

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸) بهار ۸۶

«در حاشیه بوستان سعدی»

«نگاهی گذرا به شروح بوستان با تأکید بر شرح

بوستان یوسفی»* (علمی - پژوهشی)

دکتر یحیی کاردگر

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده

بوستان سعدی از جمله شاهکارهای ادب فارسی است که شروح متعددی بر آن نگاشته اند. هر چند این شروح در معرفی بوستان و شناساندن سعدی به دوستداران ادب فارسی، سهم بسزایی دارند؛ اما چنانکه شایسته این بزرگمرد ادب فارسی است، این اثر نفیس، مورد نقد و بررسی موشکافانه قرار نگرفته است. از این رو ظرافت های محتوایی، لغوی، دستوری و بلاغی آن از نظر دورمانده است. این مقاله گوشه هایی از نارسایی های شروح بوستان را مورد نقد و تحلیل قرار داده است.

واژگان کلیدی: بوستان سعدی، شروح بوستان، نارسایی های شروح، ابیات قابل

بحث.

مقدمه

بستان سعدی از جمله شاهکارهای ادب فارسی است که شهرت آن مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و در محفل بزرگان ادبیات جهان نیز جایگاه ویژه ای یافته است. به گونه ای که در کنار رباعیات خیام، گلستان سعدی، غزلیات حافظ و مثنوی مولوی، بیش از سایر آثار ادب فارسی، مورد توجه قرار گرفته است. این اثر نفیس نخستین بار در سال ۱۸۲۴ میلادی در کلکته به چاپ رسید [سعدی نامه، تصحیح جلالی نائینی، ۱۶ مقدمه] و از آن پس چاپهای متعددی از آن انتشار یافت که فهرست کاملی از آنها در مقدمه سعدی نامه تصحیح جلالی نائینی که به قلم محیط طباطبایی نگاشته شده، آمده است و همچنین در مقدمه شرح بستان خزائلی نیز قسمت عمده ای از این چاپها، معرفی شده اند.

در ایران در سال ۱۳۱۰ ش، اسماعیل امیر خیزی، بستان را در تبریز به چاپ رساند که چندان مورد قبول محققان واقع نشد و سپس در سال ۱۳۱۶ ش. فروغی، بستان را به چاپ رساند که این چاپ و کلیات سعدی به تصحیح او همواره مورد توجه محققان بوده است. در سال ۱۳۱۷ ش. سید محمد رضا جلالی نائینی به عنوان متن درسی، بستان را با مقدمه فاضلانیه محیط طباطبایی به چاپ رساند و به دنبال آن چاپهای بی شماری در داخل و خارج ایران از بستان منتشر شده است. غالب این چاپها از حد تصحیح و توضیح پاره ای از لغات فراتر نرفتند. گویی سادگی و روانی زبان سعدی، آنان را از هر توضیحی بی نیاز کرده است. چنانکه محیط طباطبایی در مقدمه بستان می نویسد: «سخن سعدی چنان در کام جان مؤثر و فهم آن برای هر فارسی زبانی آسان است که دیگر احتیاجی به شرح و تفسیر ندارد و تنها ترجمه برخی الفاظ و جمله های عربی و توضیح برخی نکته ها برای فهمیدن آن کفایت می کند» [همان، ۱۸ مقدمه] با این حال در سه حوزه نفوذ و رواج زبان فارسی، شروحي بر بستان نگاشته اند

که ذیلاً به معرفی مهمترین آنها می پردازیم : ۱- در ایران در کنار تصحیحات مذکور ، چند شرح مستقل از بوستان منتشر شده است که به ترتیب تاریخ انتشار عبارتند از : الف- شرح خزائلی. این شرح نخستین بار در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسیده و بدون اغراق سنگ بنای تمام شروحي است که بعد از آن به نگارش درآمده و همواره مورد استفاده شارحان بعدی بوستان بوده است. این شرح از جهت متن منقح و بررسی منبع فکری بوستان البته با صبغه دینی و بعضاً بررسی های لغوی حائز اهمیت است. ب- شرح ناصح که نخستین بار در سال ۱۳۵۴ با سرمایه بنیاد نیکوکاری نوریانی به کوشش خطیب رهبر به چاپ رسیده است . این کتاب حاصل شرح و بررسی متون ادب فارسی در انجمن ادبی ایران است که ناصح ریاست آن را به عهده داشت و تقریباً به همان شکل یعنی شکل تقریر به شاگردان تدوین شده است. تصحیح متن، برگردان ابیات به نثر فارسی و توضیح برخی از لغات و ترکیبات از ویژگی های اصلی این شرح است. ج- شرح یوسفی که چاپ اول آن در سال ۱۳۵۹ منتشر شده و بعدها چاپهای مکرری از آن انتشار یافت. این شرح و متن بوستان غالباً به عنوان متن درسی در گروه های ادبیات فارسی دانشگاه های ایران معرفی می شود و در واقع می توان گفت؛ بیش از سایر شروح مورد توجه قرار گرفته است . شخصیت ممتاز علمی غلامحسین یوسفی، جامعیت این شرح نسبت به شروح دیگر ، استفاده مطلوب او از سایر شروح بوستان ، بررسی های تطبیقی و بررسی تأثیر بوستان بر ادبیات جهان، از جمله عواملی است که این شرح را مطلوب دستداران آثار سعدی کرده است.

۲- شروحي که در سرزمین عثمانی و بوسیله محققان ترک نگاشته شده است که برخی چون : شرح شیخ مصطفی بن شعبان متخلص به سروری (وفات: ۹۶۹ ه. ق) و شرح شمعی (وفات: ۱۰۰۰ ه. ق) به زبان فارسی است و برخی چون: شرح محمد سودی (وفات : ۱۰۰۵ ه. ق) به زبان ترکی است که این شرح در دو جلد به ترجمه اکبر بهروز در سال

۱۳۵۲ ش در تبریز به چاپ رسید. از آنجا که در شرح سودی با نگاهی فاضلانه دو شرح شمعی و سروری مورد استفاده و نقد و تحلیل قرار گرفتند و خواننده از مراجعه به آن شرحها بی نیاز می شود؛ در این مقاله نیز به عنوان نمونه ای از شروع محققان ترک مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف، اهل بوسنی بوده است و شروع بی شماری بر شاهکارهای ادب فارسی از جمله بر دیوان حافظ، گلستان سعدی، مثنوی مولوی و ... نگاشته است. مترجم این اثر نیز کوشیده است با مقابله نسخه سودی با نسخه های فروغی و رستم علی یف بر غنای آن بیفزاید.

۳- شروخی که فارسی زبانان شبه قاره هند بر بستان نوشته اند که از میان این شروع، شرح «بهار بستان» از اعتبار بیشتری برخوردار است. مؤلف این شرح رای تیکچند بهار (وفات: ۱۱۸۰ ه. ق) مؤلف فرهنگ نفیس «بهار عجم» است که در سال ۱۱۶۲ ه. ق تألیف شده است. وی از شاگردان علی خان آرزو (وفات: ۱۱۶۹ ه. ق) است که یکی از محققان برجسته ادب فارسی در شبه قاره هند به شمار می آید. این کتاب در لکهنو منتشر شده و چاپ چهارم آن که به همت کسیریداس هندی به صورت سنگی در سال ۱۹۲۷ میلادی منتشر شده، در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. شهرت و اعتبار نویسنده در حوزه مطالعات زبان فارسی و دقت نظر او در استخراج ظرافت ها و نکات دستوری بستان، موجب شده که به عنوان نمونه ای از شروع بستان که در شبه قاره هند به چاپ رسیده اند، مورد استفاده قرار گیرد. نکته قابل ذکر آن است که غالب شروع بستان که در خارج از ایران نگاشته شده اند؛ غالباً نکات تازه ای برای فارسی زبانان ایران ندارند. از این رو از میان شروع متعدد بستان که در سرزمین عثمانی و شبه قاره هند منتشر شده اند؛ به این دو شرح بسنده شده است.

واقعیت آن است که هر یک از این شروع و در کنار آنها، گزیده های متعددی که غالباً با توضیحاتی مختصر همراه هستند، از زوایای محدودی به این کتاب

پرداخته اند و در نتیجه، شرحی که به طور جامع، یعنی از نظر محتوایی، لغوی، دستوری و بلاغی به این کتاب پرداخته باشد، چاپ و منتشر نشده است. به عنوان نمونه، کتاب **بهار بوستان** غالباً نگاه دستوری به این اثر دارد و **شرح خزائلی** بیشتر از جهت بررسی منبع فکری بوستان و بعضاً بررسی های لغوی حائز اهمیت است و **شرح ناصح** نیز، برگردان لفظی و منثور بوستان است و سرانجام اینکه **شرح یوسفی**، در تحلیل محتوایی و زمینه های فکری و بررسی تأثیر بوستان بر آثار دیگر ملل قابل توجه است. بنابراین جای یک شرح جامعی که بتواند از زوایای گوناگون به بررسی این اثر پردازد و رمز و راز برتری و برجستگی آن را آشکار کند، خالی است. در این مقاله برآنیم تا به بررسی و نقد و تحلیل برخی از ابیات بوستان، با توجه به شروح برجسته آن پردازیم. امید که در فهم ابیات و همچنین، بررسی شیوه بیان و سبک شعری بوستان، سودمند باشد. شیوه کار به این گونه است که ابتدا ابیات مورد نظر، بر اساس تصحیح یوسفی آورده می شود و سپس با توجه به شروح مختلف به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

× یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست/ ۷۲

یوسفی به دنبال توضیح کلمات « یتیم و ملت » معنی بیت را چنین می نویسد: « یتیمی که هنوز وحی قرآن بر او تمام نشده بود با رسالت خود کتابهای ادیان دیگر را بی اعتبار کرد.» (شرح یوسفی، ص ۲۱۳) شروح دیگر نیز، تقریباً همین معنی را ارائه کرده اند که به عنوان نمونه به شرح **بهار بوستان**، **سودی و خزائلی** اشاره می شود:

بهار بوستان: پیش از آن که قرآن شریف مرتب شود، کتب خانه ملت های سابق را منسوخ کرد. (بهار بوستان، ص ۲۱)

شرح سودی: حضرت محمد (ص) یتیمی است که هنوز قرآن شریف را تمام ناکرده، یعنی پیش از آنکه تمام وحی نازل شود، کتابخانه چند دین را شست. (شرح سودی،

ج ۱، ص ۶۴)

شرح خزائلی: پیغمبر اکرم پیش از ولادت، پدر خود را از دست داده بود. اما پیش از آنکه قرآن به نحو کامل بر او نازل شود؛ مکتب چند ملت و در حقیقت مکتب همه ادیان را منقرض ساخت و با قرآن خود، کتاب های آسمانی دیگر را منسوخ گردانید. (شرح خزائلی، ص ۴۸)

در میان شروح بوستان، شرح ناصح به گونه دیگری است. ناصح در شرح این بیت می نویسد: «از پدر بازمانده ای که خواندن را خوب نیاموخته. در اینجا قرآن را به معنی کتاب کریم، مصحف مجید، نبی (به ضم نون) نباید پنداشت زیرا درین حال از عبارت چنان برمی آید که پیغمبر (ص) کتاب خدا را درست فرانگرفت و خوب و کامل درنیافت و می دانیم که پیغمبر خواندن و نوشتن نمی دانسته و امی بوده است و کتابهای مذهبی چند آئین و کیش را به شریعت خویش نسخ کرد.» (شرح ناصح، ص ۲۰)

دهخدا در لغت نامه در ذیل «درست کردن» بعد از نقل معانی مختلف این ترکیب می نویسد: «در این بیت سعدی در مدح رسول اکرم، لطفی خاص در استعمال این کلمه است: یتیمی که ناکرده قرآن درست / کتب خانه هفت ملت بشست. و شیخ اجل در این بیت از قرآن، سبق اراده کرده است. چنانکه مولوی از سبق، قرآن: مصطفی را وعده کرد الطاف حق گریز تو نمیرد این سبق (لغت نامه، ذیل «درست کردن»)

با توجه به معنی ناصح و اشاره لغت نامه، در مورد شرح یوسفی و دیگر شروح مشابه، چند نکته ای قابل توجه است: نخست اینکه ترکیب «درست ناکرده» در ارتباط با مفعول «قرآن» چه معنایی دارد؟ دوم آنکه آیا «قرآن» در معنی همان کتاب آسمانی است یا آنکه سعدی خواسته، از این کلمه به گونه ای استفاده کند که معانی مختلف آن نیز در ذهن خواننده تداعی شود؟ سوم آنکه در معنی بیت، کدامیک از معانی واژه

«قرآن» مورد نظر است؟ اگر بیت را به نثر تبدیل کنیم، شاید گوشه‌هایی از ابهام برطرف شود: یتیمی که [هنوز] قرآن [را] درست ناکرده، کتب خانه چند ملت [را] بشست.

با توجه به جمله فوق، اینگونه به ذهن می‌رسد که خالق و سازنده قرآن، پیغمبر اکرم (ص) است و این در حالی است که این مفهوم با تصریح قرآنی سازگاری ندارد. آنجا که می‌فرماید: ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى (نجم: ۳-۴) و همچنین سعدی در دیباچه بوستان از جبرئیل به عنوان «حامل وحی» نام می‌برد که به پیامبر اکرم (ص) وحی الهی را نازل می‌کند و در واقع قرآن وحی الهی است که بر پیامبر (ص) نازل می‌شود. از این رو، پیامبر را نمی‌توان خالق آن دانست:

بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام / ۷۹

بنابراین به نظر می‌رسد، ترکیب «درست ناکرده» به معنای دیگری باشد. و آن معنی، «درست نیاموخته و درست یاد نگرفته» است. در این صورت، باید «قرآن» را در معنایی غیر از معنی «نبی» گرفت تا اشکالی که ناصح گرفته یعنی: پیغمبر قرآن را خوب و کامل درنیافت، مرتفع شود. از آنجایی که در قرآن (قیامت - ۱۸) فرهنگهای عربی (لاروس) و فرهنگهای فارسی (لغت نامه دهخدا) یکی از معانی «قرآن» خواندن و قرائت آمده، بنابراین می‌توان بیت را چنین معنی کرد: یتیمی که [هنوز] خواندن [را] درست یاد نگرفته، کتب خانه چند ملت [را] بشست.

این معنی بنا به دلایل زیر؛ بهتر به نظر می‌رسد: ۱- اشکال اصلی معنایی که پیامبر را خالق و سازنده قرآن می‌داند، برطرف می‌شود. ۲- با این معنی، ابهام تناسب زیبایی در بیت ظاهر می‌شود که مطلوب سعدی است و در دیباچه بوستان نیز، که بیت مورد بحث از آنجاست، نمونه‌هایی از اینگونه ابهام‌ها دیده می‌شود:

چنان سایه گسترده بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی / ۱۴۷

ایهام تناسب دوطرفه «زال و رستم» در این بیت قابل توجه است و همچنین ایهام تضاد، بین کلمه «جمع و پراکندگی» در بیت زیر، علاقه سعدی را به این صنعت آشکار می کند:

دل و کثورت جمع و معمور باد زملکت پراکندگی دور باد / ۱۶۶
بنابراین می توان گفت؛ «قرآن» در معنی «نُبی» با مصراع دوم تناسب دارد که منظور شاعر نیست و معنی مراد شاعر «خواندن و قرائت» است. ۳- دلیل سوم آنکه با این معنی، تقابل و تضادی که غالباً سعدی، برای برکشیدن ممدوح یا مطلوب خود، به کار می گیرد، آشکار می شود که البته یکی از ویژگی های سبکی اشعار اوست:

جانور از نطفه می کند شکر از نی برگ تر از چوب خشک و چشمه زخارا
شربت نوش آفرید از مگس نحل نخل تناور کند زدانه خرما
(کلیات، ص ۳۵۹)

در این ابیات نیز برای القای عظمت الهی از این شیوه، بهره گرفته است. از طرفی، بار معنایی کلمه «یتیم» نیز تقویت می شود و مفهوم امی بودن پیامبر اکرم نیز به عنوان مفهومی قرآنی (اعراف: ۱۵۸) به ذهن متبادر می شود. سرانجام اینکه، بزرگی و عظمت و اعجاز الهی در ارتباط با برکشیدن پیامبر اکرم (ص) که اندیشه مرکزی این بیت و ابیات قبل و بعد آن است، بیشتر به خواننده القاء می شود. به این معنی که سعدی می گوید: در سایه لطف و عنایت حق، پدر مرده امی می تواند، اندیشه های مسلط و ریشه دار چند آیین را منسوخ کند.

* عدو را به کوچک نباید شمرد که کوه کلان دیدم از سنگ خرد / ۵۹۵

این بیت از لحاظ معنایی، پیچشی ندارد. اما نکته قابل توجه در آن، استعمال حرف «ب» قبل از کلمه کوچک است که باید جایگاه دستوری آن را مشخص کرد. غالب شروع بوستان توجهی به این نکته نکرده اند. تنها سودی آن را حرف

زاید می داند (شرح سودی، ج ۱، ص ۳۲۱). پرسش اینجاست که آیا می توان آن را حرف زایدی دانست که تنها جهت کامل کردن وزن به کار رفته باشد؟ به نظر می رسد با توجه به قدرت سعدی در سخن پردازی که در بوستان جلوۀ بارزی دارد، نمی توان مانند سودی این حرف را، حرف زایدی پنداشت که صرفاً برای پرکردن وزن به کار رفته باشد. بنابراین بیت نیاز به تأمل بیشتری دارد. مراجعه به آثار سعدی و کتب دستوری و فرهنگ ها، این معنی را به اثبات می رساند که یکی از موارد استعمال حرف «ب» زمانی است که کلمه بعد از آن نقش تمیز داشته باشد در این صورت «ب» برای تأکید در معنی و مفهوم فعل، استعمال می شود. بنابراین در این بیت نیز، این حرف در معنای «در شمار، در حساب» به کار رفته است که مفهوم فعل «شمردن» را مؤکد می کند. البته چنین کاربردی در آثار سعدی نمونه هایی دارد:

مراتا قیامت نگیرد بدوست	چو بیند که در عزم نذر اوست
دشمنی ار دوست شود چند بار	صاحب عقلش نشمارد بدوست
* گزیری به چاهی در افتاده بود	که از هول او شیر نر ماده بود/ ۷۲۴

یوسفی بجز توضیح واژه «گزیر» نکته دیگری درباره این بیت نگفته است و خزائلی نیز، تنها به توضیح این واژه بسنده کرده است. بهار، مؤلف بهار بوستان ضبط دیگری از بیت ارائه کرده که البته در توضیح آن چندان تفاوتی ایجاد نمی کند:

گرازی به چاهی در افتاده بود	که از هول او شیر نر ماده بود
-----------------------------	------------------------------

(بهار بوستان، ص ۱۴۱)

نکته قابل بحث در این بیت، ابهامی است که در یافتن مرجع ضمیر «او» وجود دارد. در توضیح این ابهام، لازم است، به ابیات دیگری از بوستان که تقریباً دارای چنین ساختاری است، اشاره شود:

یکی گربه در خانه زال بود که برگشته ایام و بدحال بود/ ۲۷۹۷

در توضیح این بیت، شارحان به دو دسته تقسیم شده اند. گروهی چون خزائلی، مصراع دوم را صفت «زال» دانسته اند. با اذعان به اینکه، شاید صفت گربه باشد. (شرح خزائلی، ص ۳۰۴) به عبارت دیگر در معنی بیت، دچار تردید شده اند. گروهی دیگر چون مؤلف بهار بوستان، مصراع دوم را صفت «گربه» می دانند. (بهار بوستان، ص ۴۶۳) البته اختلاف شارحان، در بیت اخیر، جلوه بیشتری دارد. به نظر می رسد، در بیت اول، از آنجایی که مرجع احتمالی ضمیر «او»، «گزیر یا چاه» است، بنا بر اصل دستوری که باید مرجع آن، جاندار باشد، انتخاب و گزینش «گزیر» به عنوان مرجع، مناسب تر می نماید. حالی که نقیض این اصل در آثار سعدی، نمونه هایی دارد. به این معنی که او مانند سبک خراسانی، ضمیر «او» را برای غیرجاندار نیز به کار می برد:

اگر صد سال گبر آتش فروزد اگر یک دم دروافتد، بسوزد / گلستان

در بیت دوم، اگر چه ضمیر «او» به کار نرفته، اما ابهام در موصوف مصراع دوم به چشم می خورد. از آنجایی که «گربه و زال» از موقعیتی برابر، برای اتصاف به صفت برخوردارند، اختلاف نظر شارحان در این بیت، ظهور بیشتری دارد. هر چند سیاق حکایاتی که ابیات از آنها برگرفته شده، مبین آن است که مصراع دوم ابیات، به ترتیب، صفت «گزیر، گربه» است، اما پرسش اینجاست که چرا گوینده بزرگی چون سعدی، این شیوه بیان را اختیار کرده است؟ آیا انتخاب این شیوه، آگاهانه است؟ به نظر می رسد، زیبایی این ابیات، در گروه همین ابهام آگاهانه باشد. ابهامی که از طریق ابهام ایجاد شده است و ابهامی که هر دو معنی آن می تواند در تحلیل و تفسیر بیت، پذیرفتنی باشد. از این رو مصراع دوم هر بیت را می توان، هم صفت «گزیر و گربه» دانست و هم صفت «چاه و زال» البته هم سیاق حکایات، زمینه چنین

توجهی را برای خواننده فراهم می آورد و خللی در ساختار حکایات و معنی آنها به وجود نمی آورد و هم با این ابهام، شمول معنایی ابیات نیز، بیشتر می شود. اینجاست که شگردهای بیانی سعدی رخ می نماید و سهل و ممتنع بودن شعر او، نمودی بیشتری می یابد. ابهامی از این دست، البته با شدت و ضعف های متفاوت، در ابیات دیگری از بوستان نیز به چشم می خورد که غالباً عرصه اختلاف شارحان شده است. حالی که می توان این ویژگی را از ویژگی های سبکی و بیانی سعدی دانست که غالباً جهت ایجاد ابهامی آگاهانه، برگزیده می شود و ذهن خوانندگان را نیز به تلاش و تکاپو وامی دارد:

درد مست نادان گریبان مرد که با شیر جنگی سگالد نبرد / ۲۱۹۷

اگرچه محتوای حکایت، به گونه ای است که خواننده با تأملی اندک، در می یابد که مصراع دوم، صفت «مرد» در مصراع اول است؛ اما نحوه بیان به گونه ای است که صفت قرار گرفتن مصراع دوم برای «مست نادان» را نیز، پذیرفتنی می کند. از این رو، در تحلیل بیت، شاهد اختلافاتی در شروح بوستان هستیم. به عنوان نمونه به توضیحات چند شرح اشاره می شود: **خزائلی** مصراع دوم را استفهامی می خواند:

درد مست نادان گریبان مرد که با شیر جنگی سگالد نبرد؟

که نشان می دهد، مصراع دوم را صفت «مست نادان» گرفته است و ساختار بیت را، همانند تمثیل یا اسلوب معادله های سبک هندی قلمداد کرده است. (شرح خزائلی، ص ۲۵۴) **طباطبایی** در گزیده بوستان، برداشتی مشابه برداشت خزائلی دارد و می نویسد: «مست نادان گریبان مرد را بدرد. چه کسی نبرد با شیر نر را می سگالد. (گزیده بوستان، ص ۱۳۷) البته در همین شکل استفهامی نیز، بیت دو گونه توجیه دارد: ۱. هیچ کس با شیر جنگی (مرد) اندیشه نبرد ندارد جز مست نادان. ۲. هیچ کس با شیر جنگی (مست نادان) اندیشه نبرد ندارد که «مرد» داشته باشد. شرح

سودی نیز به گونه ای است که دو معنی را جمع کرده و نظر قطعی نداده است. (شرح سودی، ج ۲، ص ۹۴۵) در این میان، شرح بهار بوسستان، ناصح و یوسفی یکسان است. به این معنی که مصراع دوم را صفت «مرد» گرفته اند. یوسفی می نویسد: گریبان مرد... یعنی گریبان مردی را که با شیر جنگی قصد پیکار کند. و می نویسد: در ترجمه انگلیسی بوسستان، مصراع دوم استفهامی خوانده شده است. (بوسستان یوسفی، ص ۳۳۴)

همه این موارد، نشان می دهد که چنین ساختاری، با توجه به بسامد آنها در شعر سعدی، از شگردهای بیانی اوست. از این رو توضیح اینگونه ابیات، با توجه به جوانب مختلف آنها، در شروح بوسستان لازم و ضروری است که متأسفانه توجه چندانی به اینگونه موارد، نشده است.

چو اقلیم دشمن به جنگ و حصار گرفتی به زندانیانش سپار
که بندی چو دندان به خون در برد ز حلقوم بیدادگر خون خورد / ۱۱۰۹ -

۱۱۰۸

نکته قابل بحث در این ابیات، ترکیب کنایی «دندان به خون در بردن» است که در هیچ یک از شروح، به آن پرداخته اند. از این رو در توضیح و تفسیر بیت، مسامحاتی به چشم می خورد. در بهار بوسستان، ابیات اینگونه ضبط شده است:

چو اقلیم دشمن به جنگ و حصار گرفتی رعیت بسامان بدار
که بندی چو دندان بخون در برد ز حلقوم بیدادگر خون خورد

که البته مصراع دوم بیت اول، با نسخه یوسفی متفاوت است. مؤلف بهار بوسستان در توضیح بیت دوم می نویسد: «بندی نهایت متأذی شود و تو ممد و معاون او باشی. در این صورت او به استعانت تو از حلقوم بیدادگر خون خواهد خورد و او را زنده نخواهد گذاشت. (بهار بوسستان، ص ۲۰۰) سودی در شرح بیت می نویسد:

«کشوری را که فتح کرده ای به زندانیان بسپار. زیرا زندانی وقتی دندان به خون بیدادگر فرو برد، از حلقوم بیدادگر خون می خورد. یعنی زندانی وقتی به ستمگر تسلط یافت. دست از او بر نمی دارد تا هلاک کند. آنکه در معنی مصراع اول گفته: زندانی وقتی دندانش را فرو برد یعنی به هلاکت خویش قصد کند، معنی بیت را درک نکرده است.» (شرح سودی، ج ۱، ص ۵۴۰) و **خزائلی** می نویسد: «مراد این است که مملکت دشمن را بعد از فتح، به زندانیان آن دشمن بسپار تا کین خود را از دشمنان تو که بیدادگران بوده اند به کمال بستانند... زندانیان و اسیرانی که در کشور دشمن، در بند هستند وقتی که بوسیله تو آزادی یافتند و نباشد که «دندان در خون فرو برند» از گلوی دشمنان خویش که همان دشمنان تواند، خون خواهند خورد. یعنی دشمن دشمنان تو خواهند بود» (شرح خزائلی، ص ۱۵۶) در این میان **شرح ناصح** به گونه ای است که گویی، چنین ترکیبی در بیت وجود ندارد. از این رو بیت را بدون توجه به این ترکیب معنی کرده است: «چون کشور خصم را به پیکار و حصار گشایی، مسخر کنی، فرمانروای آن ملک را بزندانیان وی ده تا آنکه بی جرم و گناه به حبس و بند گرفتار آمده باشد، دست به انتقام برآرد و خون ستمگار بر خاک هلاک ریزد» (شرح ناصح، ص ۲۴۸) در **لغت نامه دهخدا**، ذیل واژه «دندان» ترکیب کنایی «دندان به خون بردن (در بردن) را آورده و همین بیت سعدی را شاهد می آورد و در توضیح ترکیب می نویسد: «کنایه است از گزیدن ... کنایه است از تحمل ناملایم کردن، دندان خونین شدن، دندان به سر دندان نهادن، کنایه از صبر کردن، خون جگر خوردن، تن در دادن به ارتکاب کاری منکر و از جان گذشتن» به نظر می رسد که معنی اخیر در بیت سعدی نیز مناسب باشد. از این رو معنی بیت با توجه به ترکیب کنایی، اینگونه است: **که زندانی حتی در نهایت شکیبایی و از جان گذشتگی، از حلقوم بیدادگر، خون خواهد خورد و او را هلاک**

خواهد کرد. این معنی تکرار کلمه «خون» را، با دو بار معنایی متفاوت، توجیه می‌کند و بر زیبایی بیت می‌افزاید. البته ترکیب کنایی «دندان خونین (خونی) شدن» نیز مترادف همین ترکیب است. لغت نامه در توضیح آن می‌نویسد: دندان به خون در بردن، کنایه از تحمل ناملایم کردن، آلوده به خون شدن، رنجه گردیدن و آزار دیدن:

از آن بر میوه فردوس باشد دیده زاهد

کز آن سبب ذقن خونین نگر دیده است دندانش

/صائب

*چو گنجشک در بازدید از قفس قرارش نماند اندر او یک نفس / ۱۲۶۶

نکته قابل ذکر، در این بیت، بررسی و تعیین جایگاه دستوری حرف «از» در مصراع اول است. غالب شروح، از جمله شرح خزائلی، ناصح، یوسفی، توضیحی درباره آن نداده‌اند و تنها «بهار بستان» به آن توجه کرده و در توضیح این حرف می‌نویسد: «لفظ «از» به معنی «را» که علم مفعولیت است... و حرف «از» عوض اضافت است. پس در اصل «در قفس» بود که عوض اضافت، حرف «از» آورده‌اند. چنانکه در محاوره آمده که «این اسب فلانیست و این اسب از فلانیست» (بهار بستان، ص ۲۲۷) بنابراین می‌توان گفت: «از» هم در معنی «رای» مفعولی است و هم نشانه فک اضافه که در ادب فارسی، نمونه‌های فراوانی دارد: و گربه مثل باران نبارد یا طوفان جهان بردارد به اعتماد مکنّت خویش از محنت درویش نپرسند. / گلستان سعدی.

فراز آورم لشکری گرز دار از ایران و ایرج بر آرم دمار / فردوسی

(دستور زبان فارسی، خطیب رهبر، ص ۸۸)

عدم توجه به این نکات، موجب بروز اختلافات بی شماری در شروح بوستان شده و حتی در مواردی، ضبط ابیات را نیز متفاوت کرده است. به عنوان نمونه به شواهدی اشاره می شود:

یکی گفتش از چارسوی قصاص چه کردی که آمد به جانت خلاص؟

به گوشش فرو گفت کای هوشمند به جانی و دانگی رهیدم ز بند ۶۸-۱۵۶۷

ابیات از حکایتی است که جوانی به خاطر دانگی بخشش به پیری، از چنگ مرگی حتمی می جهد و همان پیر عامل نجات او می شود. نکته مورد بحث، جایگاه دستوری و معنی حرف «و» در مصراع چهارم است که هیچ یک از شروح به آن نپرداخته اند و برخی نیز مانند خزائلی، بیت را به شکل دیگری ضبط کرده اند:

به گوشش فرو گفت: کای هوشمند به دانگی همی جان رهیدم ز بند

(شرح خزائلی، ص ۲۰۰)

به نظر می رسد که فرار از توجیه حرف «واو» موجب ارائه این ضبط شده است و حالی که مراجعه به کتب دستوری و لغوی، نشان می دهد که اینگونه کاربردها، در ادب فارسی نمونه های فراوانی دارد. البته با ایجازی که استعمال این حروف ایجاد می کند، می تواند، مطلوب سعدی باشد که خداوندگار ایجاز در ادب فارسی است. «واو» در این بیت، مفهوم «معادله و معاوضه» دارد که در شواهد زیر نیز همین مفهوم را دارد:

هر دو را بار گران و خوی بد در گردن است

هست معروف این مثل خوی بد و بار گران

/ امیر معزی

کسری از این ممالک و صد کسری و قباد

خطوی از این مسالک و صد خطّه خطا

فیض هزار کوثر و زین ابر یک سرشک

برگ هزار طوبی وزین باغ یک گیا/خاقانی

زشوق کوی تو پا در گلم ز عمر چه سود

هزارجان گرامی ویک قدم رفتار/عرفی شیرازی

نمونه ای دیگر از این بی توجهی شارحان را در بیت زیر نیز می توان دید:

شنیدم که بر لحن خنیاگری به رقص اندر آمد پری پیکری

ز دلهای شوریده پیرامنش گرفت آتش شمع در دامنش / ۱۶۸۹-۹۰

بی توجهی به حرف «ز» در ابتدای بیت دوم، موجب ارائه معانی مختلفی شده است. یوسفی در توضیح بیت می نویسد: «یعنی از سوز دل عاشقان که در اطرافش بودند، شعله شمع در دامنش گرفت و سوخت» (بستان یوسفی، ص ۳۰۱) مؤلف بهار بستان، ضبط بیت را به گونه ای ارائه می کند که گویی با تغییر حرف «ز» مشکل بیت برطرف می شود:

شنیدم که بر لحن خنیاگری به رقص اندر آمد پری پیکری

نه دلهای شوریده پیرامنش گرفت آتش شمع در دامنش

و در معنای بیت می نویسد: «دلهای شوریده که پیرامن آن پری پیکر اجتماع داشتند، در سوزش به حدی رسیده بودند که از آن آتش دلها، شمع آتشین منتزع بود. آتش این آتشین شمع در دامن آن پری پیکر در گرفت.» (بهار بستان، ص ۲۹۸) ناصح در معنی بیت می نویسد: «و بجای آتش دل جگر سوختگانی که در اطراف او بودند، شعله شمع در دامنش افروخت و پریشان خاطر گشته بتاب رفت» (شرح ناصح، ص ۳۵۶) و سودی می نویسد: «از شوریده دلان پیرامون پری پیکر یعنی از عاشقان، آتش شمع در دامنش گرفت. یعنی دامنش به آتش شمع تصادف کرد آتش گرفت» (شرح سودی، ج ۱، ص ۷۶۳) دقت در معانی ارائه شده، نشان

می دهد که عامل اختلاف معانی، بی توجهی به معنی و جایگاه دستوری حرف «ز» است. در توضیح این حرف می توان گفت: که «ز» در این بیت، حرف اضافه ای است که معنی «تبعیض» می دهد و البته سیاق کلام نیز، این معنی را تأیید می کند. بنابراین معنی بیت اینگونه است: از میان شوریده دلان اطراف پری پیکر، آتش شمع مجلس فقط دامان او را شعله ور کرد و سوزاند. هر چند ساختار کلام به گونه ای است که می تواند این حرف موهوم معنی «تعلیل» نیز باشد اما سیاق حکایت، معنی اول را تأیید می کند. در نتیجه می توان ایهامی در کاربرد این حرف دید و به هنرمندی دیگر سعدی اشاره کرد و آن، استفاده هنرمندانه از حروف اضافه است که گاه چنین ظرافت های هنری به وجود می آورد و حتی بی توجهی به این نکته می تواند، زمینه اختلاف آراء مفسران آثار او شود. کاربرد حرف «ز، از» در معنی «تبعیض و تعلیل» نمونه هایی دارد که ذیلاً به آن اشاره می شود:

تبعیض: ز صد دستان که او را بود در ساز

گزیده کرد سی لحن خوش آواز/ نظامی

تعلیل: من اینجا دیر ماندم خوار گشتم

عزیز از ماندن دائم شود خوار / دقیقی

(دستور زبان فارسی، خطیب رهبر، ص ۷۹)

*کسی را که با دوستی سرخوش است

نبینی که چون بار دشمن کش است؟

بدرد چو گل جامه از دست خار

که خون در دل افتاده خندد چو نار / ۲۳ - ۱۵۲۲

بیت اخیر در چاپهای بوستان و شروع آن، بسیار آشفته است. غالب اختلافها در ضبط فعل «دریدن» است. برخی مانند بهار مؤلف بهار بوستان و سودی، فعل را به شکل منفی، یعنی «ندرد» آورده اند:

بهار بوستان: ندرد چو گل جامه از دست خار

که خون در دل افتد بخندد چو نار

سودی: ندرد چو گل جامه از دست خار

که خون در دل افتاده خندد چو نار

البته به نظر می رسد، اختلافهای دیگر، در ضبط این بیت، در راستای توجیه فعل «دریدن» به وجود آمده باشد. یوسفی بیت را توضیح نداده و خزائلی تنها به توضیح مصراع دوم بسنده کرده است. گزیده انوری و طباطبایی نیز، طبق معمول گزیده های ادب فارسی، بیت را نیاورده اند! ناصح نیز در توضیح بیت می نویسد: «آنکه به محبت یاری، دل شاد دارد، بار بیگانه برد و بروی خود نیاورد. اگر نیز مانند گل از سرزنش خار، پیراهن چاک زند و خون جگر خورد، مانند انار دهان به خنده گشاید» (شرح ناصح، ص ۳۲۳) به نظر می رسد با توجه به محتوای اصلی حکایت، که تحمل دشواری ها را شرط رسیدن به مطلوب می داند، ضبط بهار بوستان و سودی بر ضبط دیگر چاپها، برتری داشته باشد. از این رو، معنی ابیات اینگونه است: آیا نمی بینی، کسی که با دوستی سرخوش است، چگونه جور و جفای دشمن را تحمل می کند؟ چنین کسی مانند گل از شدت بی تابی و ناراحتی، جامه دری نمی کند، بلکه همانند اناری است که علی رغم خونین دل بودن، می خندد. البته این مضمون در شعر حافظ نیز وجود دارد:

با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ اندر خروش

ضبط یوسفی، خزائلی و ناصح که فعل «دریدن» را به صورت مثبت «بدرد» آورده اند، توجیه پذیر نیست و تناقضی در معنی حکایت و همچنین معنی مصراع دوم بیت به وجود می آورد. چرا که «جامه دریدن» مفهوم ناشکیبایی و بروز و ظهور غم را به ذهن می آورد که با تأکید حکایت که دعوت به صبر و شکیبایی است، سازگاری ندارد. معنای بی تابی ترکیب «جامه دریدن» در این ابیات به چشم می خورد:

گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل

تا یاد تو افتادم از یاد برفت آنها/سعدی

نه گل از دست غمت رست نه بلبل در باغ

همه را نعره زنان جامه دران می داری /حافظ

مجنون ترا جامه دریدن نگذارند

یک ناله دلخواه کشیدن نگذارند / شفایی اصفهانی

(لغت نامه دهخدا، ذیل «جامه دران»، جامه دریدن)

بیت اخیر، از نظر معنایی، شباهت فراوانی به بیت بوستان دارد. لغت نامه در ذیل ترکیب «خون در دل افتادن» بیت سعدی را به گونه ای آورده که ضبط «سودی و بهار» را تأیید می کند:

ندرد چو گل خرقة از دست خار که خون در دل افتاده خندد چو نار

دلش خون شد و راز در دل بماند ولی پایش از گریه در گل بماند / ۱۶۶۲

یوسفی و خزائلی توضیحی درباره این بیت نداده اند. سودی و ناصح، بیت را به گونه ای معنی کرده اند که زیبایی و ظرافت آن را از میان برده اند. سودی می نویسد: «دل گدازاده خون شد. یعنی درد عشق و بلای محبت، دلش را خون کرد و رازش در دل نهان ماند. یعنی از ترس به کسی راز خود را کشف نمود. ولی پایش از گریه در گل بماند. یعنی از درد عشق چنان گریه می کرد که آب

چشمش، زیر پای او را گل می کرد. این نکته مبالغه شعر است. مقصود زبونی و حیرت و نهایت ناراحتی است.» (شرح سودی، ج ۱، ص ۷۵۵) ناصح در توضیح بیت می گوید: «جانش از بی طاقتی به لب رسید و سرضمیر بر زبان نیاورد. اما به کار خویش حیران و سرگردان می زیست و چندان می گریست که گویی اشک روانش زمین را خلاب می ساخت.» (شرح ناصح، ص ۳۵۳) برای دریافتن معنی بیت باید ترکیب کنایی «پای در گل ماندن» توضیح داده شود که کنایه از «درمانده و عاجز شدن» است:

هر که به گل در بماند تا بنگیرند دست

هر چه کند سعی پیش پای فروتر شود / سعدی

البته «از» تعلیلیه موجود در بیت، نشان می دهد که علت عاجز شدن عاشق «گریه» است و عجز او نیز در کتمان راز است که بنا به سنت عاشقانه های ادب فارسی، اشک از عوامل مهم فاش کردن آن است:

نخواستم که بگویم حدیث عشق و چه حاجت

که آب دیده سرخم بگفت و چهره زردم / سعدی

گواهی امینست بر درد من

سرشک روان بر رخ زرد من / سعدی

سر سودای تو در سینه بماندی پنهان

چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم / حافظ

کلمه «ولی» استدراکی است برای «راز در دل ماندن» در مصراع اول. یعنی اینکه علی رغم تلاش بسیار، گریه، راز عشق او را فاش کرد. بیت بعد، این معنی را تأیید می کند:

رقیبان خبر یافتندش ز درد دگر باره گفتندش این جا مگرد / ۱۶۶۳

از میان شروح بوستان، تنها بهار بوستان اشاره ای به این معنی دارد. (بهار بوستان، ص ۲۹۲)

*گرش بر فریدون بدی تاختن امانش ندادی به تیغ آختن / ۲۵۲۳

از جمله نکاتی که در شروح بوستان، مورد توجه قرار نگرفته است؛ نکات بلاغی ابیات است که در جای جای آثار سعدی، به ویژه در بوستان، با هنرمندی شگفت آوری به چشم می خورد. در میان شروح مختلف، تنها خزائلی، اشاره ای گذرا به این نکات دارد. در حالی که توضیح و تفسیر هنرمندی سعدی و باز نمودن ظرافت های شعری او، جز با توضیح این نکات، میسر نیست. از جمله در همین بیت، ترکیب «تیغ آختن» با توجه به حرف اضافه «به» و معانی آن به گونه ای به کار رفته که یک بار، می توان آن را به فریدون نسبت داد و بار دیگر به «یار سپاهانی» سعدی که حکایت درباره اوست. با توجه به این نکته، معنی بیت اینگونه است: اگر یار سپاهانی سعدی، بر فریدون هم می تاخت با تیغ کشیدن سریع خود به او امان نمی داد و او را از پای در می آورد. و معنی دیگر اینکه: اگر یار سپاهانی سعدی بر فریدون هم می تاخت، به او امان نمی داد شمشیر از نیام به در آورد و با او مقابله کند. هر چند هر دو معنی، چابکی و چالاکی «یار سپاهانی» را به ذهن می رسانند؛ اما نحوه بیان به گونه ای است که خواننده را به تفکر و تأمل وامی دارد. توجه به این نکات، موجب درنگ خواننده در ابیات می شود که به نظر می رسد، برای درک و فهم قدرت شعری سعدی چنین درنگی لازم و ضروری باشد. متأسفانه شروح مختلف بوستان، زمینه چنین تأملی را برای خوانندگان هموار نکرده اند. به عنوان نمونه، همین بیت در شرح سودی و ناصح، اینگونه معنی شده است: سودی: «اگر حمله این پهلوان بر فریدون بود. یعنی اگر به پادشاهی قوی و نیرومند و

محتشم همانند فریدون حمله می کرد، امان نمی داد که شمشیرش را از نیام بیرون بکشد.» (شرح سودی، ج ۲، ص ۱۰۵۹)
ناصح: «اگر بر فریدون، پور آبتین (شاه آفریدون) حمله می برد، مهلتش نمی داد که شمشیر از نیام برکشد.» (شرح سودی، ص ۵۵۵) **یوسفی و خزائلی** به این بیت نپرداخته اند. این ویژگی نمونه های بی شماری در بوستان دارد که ذیلاً به مواردی اشاره می شود:

نرنجم ز خصمان اگر برتپند کز این آتش پارسی در تبند / ۳۲۳۲

در بیت فوق، «آتش پارسی» دارای دو معنی است: ۱- استعاره از شعر سعدی ۲- تبخال و تبخاله. معنی اخیر با توجه به «تب» در «در تبند» ایهام تناسب ایجاد می کند. **بهار، ناصح و یوسفی** به این نکته اشاره ای نکرده اند و تنها در شرح سودی و خزائلی به آن اشاره شده است. سودی در این باره می نویسد: «آتش پارسی در اینجا به طریق ایهام ذکر شده. یکی شعر سعدی که به زبان فارسی است. دیگر مرضی که اطبا به آن «تب پارسی» گویند.» (شرح سودی، ج ۲، ص ۱۲۶۹). این اصطلاح در شعر خاقانی نیز به کار رفته است. دکتر سجادی به نقل از «مزدیسنا و ادب فارسی» و حاشیه «برهان قاطع» در توضیح آن می نویسد: «تبخال و نیز آتشکده فارس یا آذر فرنبغ. در برهان این شرح را دارد: «به کسر رابع، مرضی است غیر آتشک مشهور. آن را به عربی «نارفارسی» خوانند و بعضی گویند «آتشک فرنگ» و بعضی دیگر گویند جوشی است بسیار سوزان و دردناک و رنگ آن به زردی مایل است و صاحب این مرض بیشتر اوقات با حرارت و تب می باشد و علاج آن را به چیزهای سرد باید و آن را «باد فرنگ» می گویند:

بر خنجر هندوی دل از غم بر آتش پارسی لب از دم / خاقانی»

(فرهنگ لغات و تعییرات خاقانی، ج ۱، ص ۱۲)

در بیت زیر نیز ایهام ظریفی وجود دارد که هیچ یک از شارحان بوستان به آن اشاره ای نکرده اند:

کنونت که چشم است اشکی بیار زبان در دهان است عذری بیار

نه پیوسته باشد روان در بدن نه همواره گردد زبان در دهن / ۶۰ - ۳۶۵۹

سودی در توضیح بیت اخیر می نویسد: «روان پیوسته در بدن نخواهد بود. البته روزی اجل می رسد و قبض می کند و زبان همواره در دهان نمی گردد یعنی همواره قادر به تلکم نمی شود.» (شرح سودی، ج ۲، ص ۱۳۷۷) ناصح نیز شرحی مشابه می آورد و **یوسفی و خزائلی و بهار** به این بیت پرداختند و گزیده های **طباطبایی و انوری** نیز به آن توجهی نکرده اند. سیاق ابیات به گونه ای است که در ظاهر لفظ و نشر مرتبی میان آنها وجود دارد. به این معنی که گویی، مصراع اول با مصراع سوم و مصراع دوم با مصراع چهارم، کامل می گردد. معنی ظاهری ابیات اینگونه است: اکنون که چشمی داری، اشکی بیار چرا که این اشک، پیوسته در بدن تو روان نیست و اکنون که زبان در دهان داری، عذری بیار چرا که همواره زبان در دهان نمی گردد. با این معنی در مصراع سوم، ایهام زیبایی وجود دارد و نقطه مرکزی ایهام کلمه «روان» است که یک بار به معنی «روح و روان» است و دیگر بار به معنی «اشک روان» البته این معنی اخیر، با توجه به ساختار ابیات و معنی و مفهوم مصراع چهارم که مکمل مصراع دوم است، چندان بعید به نظر نمی رسد. نکاتی از این دست، در کتاب بوستان فراوان است که متأسفانه غالب آنها از چشم شارحان این اثر به دور مانده است.

*یکی نان خورش جز پیازی نداشت چو دیگر کسان برگ و سازی نداشت

کسی گفتش ای سغبه خاکسار برو طبخی از خوان یغما بیار / ۹۱ - ۲۷۹۰

ضبط بیت اخیر، در شروح، بهار بوسستان، سودی و خزائلی متفاوت است. غالباً اختلاف ها در جایگاه کلمه «سغبه» به چشم می خورد که در این نسخه ها به کلمه های دیگری تغییر یافته است:

بهار بوسستان: کسی گفتش ای سخره روزگار برو طبعی ازخوان یغما بیار

سودی: یکی گفتش ای سخره روزگار برو طبعی ازخوان یغما بیار

خزائلی: پراکنده ای گفتش ای خاکسار برو طبعی ازخوان یغما بیار

ضبط ناصح مانند ضبط خزائلی است. به نظر می رسد علت اصلی این اختلافات، ناتوانی در ارائه معنایی مناسب برای کلمه «سغبه» باشد که گویی معنی مناسب با محتوای بیت ندارد و مفهوم بیت را سست می نماید. یوسفی در معنی «سغبه خاکسار» می نویسد: «فریفته (مسخره) بیچاره» (بوسستان یوسفی، ص ۳۶۶) این معنی با محتوای بیت و کل حکایت سازگاری ندارد. چرا که در این حکایت، بحث فریفتگی یا فریب خوردگی مطرح نیست تا این معنی را مناسب بدانیم. مراجعه به معانی مختلف این واژه در فرهنگ های فارسی و عربی، این مشکل را مرتفع می کند. به عنوان نمونه، در لغت نامه دهخدا، در کنار معانی مختلفی که برای کلمه «سغبه» ذکر شده، آمده است: در عربی گرسنه و تشنه را گویند لیکن به معنی تشنه چندان مستعمل نیست. (لغت نامه، ذیل «سغبه») در فرهنگ لاروس و معجم الوسیط نیز فعل «سَعَبَ - سَعُبًا و سَعْبًا و سَعَابَةً و مَسَعَبَةً» به معنی «سخت گرسنه شد» آمده است. به نظر می رسد که معنی «گرسنه» با توجه به سیاق حکایت و محتوای کلی آن در بیت مورد بحث، مناسب باشد. با توجه به اینکه کتاب بوسستان، بلافاصله بعد از سفر دراز سعدی در اطراف و اکناف جهان، بویژه سرزمین های عربی، به نظم درآمده، بعید نیست که او این لغت را در همان معنای متداول در بلاد عربی به کار برده باشد. زرین کوب نیز در «حدیث خوش سعدی» به این ویژگی بوسستان و

گلستان اشاره می کند: «هر دو اثر (بوستان و گلستان) که با یک سال فاصله در شیراز نشر می شود به نحو بارزی بوی بلاد عرب را دارد.» (حدیث خوش سعدی، ص ۷۱)

زن خوب خوش خوی آراسته چه ماند به نادان نو خاسته؟
در او دم چون غنچه دمی از وفا که از خنده افتد چو گل در قفا
نه چون کودک پیچ بر پیچ سنگ که چون مقل نتوان شکستن به سنگ

۳۱۸۷-۸۹/

کلمه «مقل» در بیت اخیر، محور و مدار بحث شارحان بوده است. برخی مانند مؤلف بهار بوستان، به جای آن، کلمه «فقل» را آورده اند:

نه چون کودک پیچ بر پیچ سنگ که چون فقل نتوان شکستن به سنگ
و در توضیح بیت آورده است: «در بعضی نسخ «چون مقل» به ضم میم و سکون قاف و این نیز تحریف است زیرا که مقل صمغی است و از فقل که اکثر از آهن بود، سخت تر نیست.» (بهار بوستان، ص ۵۱۳) سودی می نویسد: «مقل، به ضم «م» هندوانه ابوجهل است که بسیار سخت می شود و اکثر به علت سخت بودن به سر مثقب ها فرو می کنند، همچنانکه به اهلش معلوم است» (شرح سودی، ج ۲، ص ۱۲۵۸) و خزائلی می نویسد: «مقل (به ضم اول) صمغی است سخت و بعضی گفته اند هندوانه ابوجهل است» (شرح خزائلی، ص ۳۳۰) و ناصح این کلمه را به معنی «کندر» که صمغ درختی است، گرفته است. (شرح ناصح، ص ۶۸۴) یوسفی به معنی صمغ درخت می داند. (بوستان یوسفی، ص ۳۸۵)

در لغت نامه دهخدا، غالباً به معنی صمغ آمده که خاصیت دارویی دارد و به نقل از الابنیه می نویسد: «مقل، گرم و نرم است به نزدیک بعضی از طبیبان». علاوه بر این معانی، در لغت نامه معانی زیر نیز برای این واژه آمده است: «نوعی از کندر

که یهود بخور سازند، میوه درختی است مانند کنار، استخوان اندرون وی را (مقل مکی را) نجاران بر سرمته کنند و آن را مقل خوانند: به اره پدر و مثقب و کمانه و مقل / به خرط مهره گردون و پره دولاب / خاقانی «(لغت نامه، ذیل مقل) جالب این است که در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، همین بیت خاقانی به عنوان شاهدی برای استعمال «مقل» آمده و در توضیح آن نوشته: «مقل به ضم اول و سکون دوم و سوم، یک قسم صمغ است که به زه کمانه هنگام کشیدن می ماند برای چربی و آسانی حرکت:

به تیشه پدر و مثقب و کمانه و مقل به خرط مهره گردون و پره دولاب
(فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، ج ۲، ص ۱۲۵۵)

در هیچ فرهنگی این واژه به معنی «هندوانه ابوجهل» نیامده است و معلوم نیست که **سودی و خزائلی** این معنی را از چه منبعی نقل کرده اند. دقت در معانی ارائه شده نشان می دهد که غالباً صفات نرمی، چرب کنندگی و دارویی برای مقل آورده اند که هیچ یک از این معانی نمی تواند در مفهوم سختی و غیرقابل نفوذ بودن که سعدی در این بیت اراده کرده، مفید باشد. در کنار معانی فوق، لغت نامه به نقل از برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، غیث اللغات، آندراج و ناظم الاطباء، مقل را به معنی «گرز و کوپال» نیز آورده است که به نظر می رسد در مفهومی که سعدی در این بیت اراده کرده، مناسبت بیشتری داشته باشد و از طرفی در تقابل با سنگ نیز این معنی بیشتر به ذهن می رسد. خلاصه معنی آن که: زن خوب چون غنچه ای است که دمی وفادارانه، او را چون گل شکوفا می کند و حالی که کودک نوخاسته چون گرز و کوپال آهنینی است که حتی به وسیله سنگ نیز نمی توان آن را شکست و در دل او نفوذ کرد.

نتیجه

موارد فوق، گوشه‌هایی از نارسایی‌های شروح بوستان است که یقیناً با تأمل بیشتر در آنها، ضعف‌ها و کاستی‌های فراوانی، از این دست، ظهور و بروز می‌کند و نشان می‌دهد که هنوز، نقد و بررسی موشکافانه‌ای که بتواند، همه‌جوانب این شاهکار ادبی را در معرض دید خوانندگان قرار دهد، تألیف و تدوین نشده است. با تقدیر از همه‌بزرگ‌مردان و اندیشمندی که تاکنون در توضیح و تفسیر این اثر کوشیده‌اند، چشم به راه شرح جامعی هستیم که بتواند، حق این شاهکار بزرگ ادبی را ادا کند و هنرمندی‌های بزرگ‌مرد تاریخ شعر فارسی را به منصفه ظهور گذارد. به امید آن روز.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم. (۱۳۷۴). ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. چاپ اول. تهران: نیلوفر و جامی.
۲. انوری، حسن. (۱۳۷۵). گزیده بوستان سعدی. چاپ اول. تهران: قطره.
۳. انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۷۲). المعجم الوسیط. چاپ چهارم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. تبکچند متخلص به بهار، (۱۳۸۰). بهار عجم (سه جلد). تصحیح دکتر کاظم دزفولیان. چاپ اول. تهران: طلایه.
۵. تبکچند متخلص به بهار. (۱۹۲۷). بهار بوستان. چاپ چهارم. هند: لکهنو.
۶. جلالی نائینی، سید محمد رضا. (۱۳۱۷). سعدی نامه. مقدمه محمد محیط طباطبایی. چاپ اول. تهران: اقبال.
۷. جر، خلیل. (۱۳۷۷). فرهنگ لاروس. (۲ جلد). ترجمه سید حمید طیبیان. چاپ نهم. تهران: امیر کبیر.
۸. حافظ شیرازی. (۱۳۷۱). دیوان غزلیات. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دهم. تهران: صافی علیشاه.
۹. خزائلی، محمد. (۱۳۵۳). شرح بوستان. چاپ دوم. تهران: جاویدان.
۱۰. خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی. کتاب حروف اضافه و ربط. چاپ چهارم. تهران: مهتاب.
۱۱. ریپکا، یان. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران. (دو جلد). ترجمه ابوالقاسم سری. چاپ اول. تهران: سخن.
۱۲. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه (۱۵ جلد). چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

۱۳. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). حدیث خوش سعدی. چاپ اول. تهران: سخن.
۱۴. سجادی، سید ضیاء الدین. (۱۳۷۴). فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی. (۲ جلد). چاپ اول. تهران: زوار.
۱۵. سجادی، سید ضیاء الدین. (۱۳۷۷). شاعر صبح (گزیده اشعار خاقانی). چاپ چهارم. تهران: سخن.
۱۶. سعدی شیرازی. (۱۳۷۵). کلیات. تصحیح محمد علی فروغی. به کوشش بهاءالدین خرمشاهی. چاپ اول. تهران: ناهید.
۱۷. صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران. جلد ۵. بخش اول. چاپ هفتم. تهران: فردوس.
۱۸. سودی. (۱۳۵۲). شرح سودی بر بوستان سعدی (۲ جلد). ترجمه و تحشیه و تهیه متن انتقادی از دکتر اکبر بهروز. چاپ اول. تبریز: کتابفروشی حقیقت.
۱۹. طباطبایی، سید محمود. (۱۳۷۲). گزیده بوستان سعدی. چاپ اول. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۲۰. عبدالباقی، محمد فؤاد. (۱۳۶۸). المعجم المفهرس. چاپ هشتم. تهران: اسماعیلیان.
۲۱. معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی (۶ جلد). چاپ نهم. تهران: امیرکبیر.
۲۲. ناصح، محمد علی. (۱۳۷۱). بوستان سعدی (با شرح اشعار و حواشی). به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران: صفی علیشاه.
۲۳. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۶۹). بوستان سعدی. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.